



نیم‌روزی با محصلان نوجوانی که از تابستان شان پول در می‌آورند و تجربه کسب می‌کنند

## طعم همتی که زیر دندان می‌ماند

سیده نعیمه زینبی - خیلی زودتر از آنچه فکر کنی، وقتش می‌رسد که بخواهند مسئولیت یک زندگی را به عهده بگیرند یا بخواهند کاری را شروع کنند. شاید درس را ادامه بدهند یا نه. شاید کار پیدا کنند یا نه. اگر خواندن کتاب‌های درسی تنها کاری باشد که بلد باشند، زندگی آینده برایشان سخت‌تر خواهد گذشت. شاید بهتر باشد حالا که فرصت هست، آستین همت را بالا بزنند و کاری یاد بگیرند. همان کاری که نسل‌های پیش از ما می‌کردند. اینجا نوجوانانی داریم که تعطیلات تابستان را غنیمت شمرده‌اند و به کار مشغولند. ما از آن‌ها خواستیم از خودشان بگویند و تجربه کارشان را با مادر میان بگذارند. تجربه لذت بخشی که این تابستان را متفاوت از بقیه تابستان‌های عمرشان می‌کند.

عید را هم سر کار بودم

اینکه تابستان کار کند برایش تجربه تازه‌ای نیست. سال‌های سال است که در حرفه‌های مختلف مشغول است و از هر کدام برای خودش اندوخته‌ای دارد. حالا او دانشجویی است که قنادی و فروشنده‌گی و صندوق داری را بلد است. نخستین تجربه کاری را در کنار پدر کسب می‌کند، اما از یک جایی به بعد تصمیم می‌گیرد که به قول خودش خودکفا شود. از ۱۷ سالگی دوست دارد استقلال مالی داشته باشد و به خاطر همین، شاگردی در سوپرمارکت محل را می‌پذیرد. علاقه دارد که در مورد سود سوپرمارکت‌ها و اینکه چقدر می‌تواند برایش جای پیشرفت داشته باشد، اطلاعاتی کسب کند. این کار علاوه بر منفعت مالی، سود دیگری هم برایش دارد؛ او یاد می‌گیرد چگونه با مشتری برخورد کند و مشتری مدار باشد. این کار، صبر و حوصله‌اش را بالا می‌برد. صندوق داری را تجربه می‌کند و حساب و کتابش خوب می‌شود. می‌تواند اعتماد صاحب کارش را جلب کند و به تنهایی پشت دحل بنشیند؛ کاری که مجتبی به خوبی از عهده‌اش برمی‌آید. حتی خرید کردن و چیدمان مغازه را هم بلد است. مسئولیتی که مجتبی از پذیرشش شیمان نمی‌شود.

بیکاری را تحمل نمی‌کند و امسال ۲۰ روز اول سال را در جستجوی کار دلخواهش بوده است. می‌گوید: «عید دیدنی‌ها همه وقت‌ها را پر نمی‌کرد و نمی‌خواستیم که وقت تلف شود». سرآغ کاری می‌رود که در عید نوروز سکه است. قنادی. از همان فرصت کوتا، خرج یک ترم دانشگاهش را در می‌آورد. آشناسدن با کارهای مختلف و کسب تجربه را شبیه معامله‌ای

کار پدر رونقی ندارد، تر جیح می‌دهد کار جدیدی را تجربه کند. وقتی می‌بیند بچه‌های محل سر کار می‌روند، از آن‌ها در مورد کارشان می‌پرسد و دلش می‌خواهد که امسال را هم جایی مشغول شود. دوست‌هایش در کارگاه آلومینیوم‌سازی و جوشکاری هستند و او هم تصمیم می‌گیرد که آلومینیوم‌سازی را تجربه کند. او حالا در کارگاهی کار می‌کند که برای خانه‌های دیگران در و پنجره می‌سازد و در لذت ایستادن آدم‌ها کنار پنجره‌های خانه‌شان شریک می‌شود. گاهی پیچ‌ها را می‌بندد و گاهی کف کارگاه را جارو می‌کشد. بعضی اوقات هم کنار دست استادکار می‌ایستد و وسایلی را که می‌خواهد به او می‌دهد.

کارش دوشیفت دارد. ساعت هشت و نیم تا یک سر کار است و بعد از خوردن ناهار ساعت ۳ دوباره تا ۹ شب سر کار می‌رود. می‌گوید: «دوست دارد سر کار برود تا چیزهای تازه یاد بگیرد. می‌خواهد از این تجربیاتش استفاده کند تا وقتی بزرگ شد، بداند چگونه مغازه بزند و موفق بشود.»

خانواده شاید فکر کرده‌اند برای او هنوز زود است که درگیر کار سختی مثل آلومینیوم‌سازی شود اما اصرار امیر حسین باعث می‌شود که کوتاه بیایند. پدر و مادر دوست دارند که نوجوانشان جایی مشغول به کار شود که از محیط و افرادش شناخت دارند. دوست پدرش گزینۀ مناسبی است که امیر حسین به خوش اخلاقی‌اش هم اعتراف می‌کند.

بودن افراد هم سن و سال، محیط کار را برایش لذت بخش کرده است و می‌توانند مواقعی که کاری ندارند باهم صحبت کنند و گاهی هم، بازی کنند. شاید پسر بچه‌ای نباشد که آرزوی خریدن دوچرخه نداشته باشد و چه چیزی بهتر از دوچرخه‌ای که برای خریدنش عرق ریخته و زحمت



امسال برای چهارمین سال متوالی است که مزه دلچسب کار تابستان زیر دندانش حس کرده است. سه سال را بردست کارهای سیم‌کشی ساختمان بوده است و آن را باعث افتخار خودش می‌داند. چون حالا او کاری بلد است که دیگر هم‌سالانش چیزی از آن نمی‌دانند.